

تبیین قلمرو ولایت در فقه سیاسی شیعه

علی شیرخانی*، رشید داودی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۱۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۱۱/۲۹

سیاست متعالیه

- سال دوم
- شماره هفتم
- زمستان ۹۳

تبیین قلمرو
ولایت در فقه
سیاسی شیعه
(۱۰۱ تا ۱۱۸)

چکیده

جایگاه حکومت بر اساس فقه شیعه در دو دوره مورد بحث قرار می‌گیرد: نخست، زمان حضور معصوم، که در این دوره حق حاکمیت برای معصوم (ع) ثابت است؛ دوم، زمان غیبت معصوم، که در این دوره درباره حق حاکمیت میان فقیهان شیعه اختلاف نظر است. در دوران غیبت برای فقیهان شئونی وجود دارد که عبارت است از: شأن افتا و مرجعیت دینی، شأن قضاوت و شأن ولایت. در مورد ثبوت دو شأن «افتا و قضا» میان فقیهان اختلافی نیست؛ اما در مورد ولایت داشتن فقیهان اختلاف نظر وجود دارد؛ در فرض ثبوت ولایت برای ایشان، در مورد قلمرو ولایت و حیطه نفوذ ایشان اختلاف نظر وجود دارد. در این مقاله با رجوع به متون فقهی شیعیان و بیان اقوال متقدمان و نیز متأخران از فقیهان شیعه، به تبیین شئون فقیهان در دوران غیبت معصوم، و سپس واکاوی قلمرو ولایت و حیطه نفوذ ایشان بر اساس آموزه‌های فقه شیعه می‌پردازیم. در پایان، قلمرو نفوذ ایشان را در سه مرحله بررسی می‌کنیم: ۱. موارد قطعی داخل در قلمرو نفوذ فقیهان؛ ۲. موارد قطعی خارج از محدوده نفوذ ایشان؛ ۳. موارد اختلافی که محل نزاع میان فقیهان است.

واژه‌های کلیدی:

ولایت فقیهان، حاکمیت فقیهان، قلمرو نفوذ فقیهان، شئون فقیهان، مشروعیت حکومت.

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی قم. shirkhani@qom-iau.ac.ir

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا (نویسنده مسئول).

rashiddavoodi@yahoo.com

مقدمه

از بدو تشکیل کوچک‌ترین واحد انسانی ضرورت شکل‌گیری نظم، وضع قوانین و مقررات و تشکیل حکومت، احساس شد. ضرورتی که لازمه زندگی اجتماعی و جوامع انسانی است، و این امر در طول تاریخ بشر، امری حتمی و غیرقابل اجتناب بوده است. در کنار بدهات عقلی این امر، ضرورت این مسئله در ادیان الهی نیز مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است؛ و ذات اقدس خداوند که خود خالق العقل و العقلا می‌باشد، این ضرورت را تبیین کرده است.

بر اساس آموزه‌های اسلام، خداوند حکیم که پیامبر اسلام (ص) را خاتم پیامبران و دین اسلام را جهان‌شمول و قرآن را معجزه جاویدان ساخت، همو برای تدبیر امور جامعه و نظام اجتماعی، قانون وضع کرده و امر حاکمیت را روشن ساخته است. الله جل و علا، که اولاً و بالذات حق حاکمیت از آن اوست، اذن و اجازه حاکمیت عبادی و سیاسی و اجتماعی مردم را در کنار منصب مرجعیت و افتا و قضاوت صادر و آن را بر عهده پیامبر خاتم نهاد؛ اما بحث اساسی در دورانی است که امام به حق و ولی مطلق الهی در پس پرده غیبت نهان گشته است؛ در این دوران تکلیف حاکمیت چگونه است و چه کسی حق حاکمیت دارد و قلمرو نفوذ و اختیاراتش چه میزان است.

در این مقاله این مسئله مطرح شده که حیطة نفوذ و قلمرو ولایت فقیه در زمان غیبت تا کجاست؟ این مسئله از جدی‌ترین بحث‌ها در فقه شیعه در زمان غیبت حول مسئله ولایت فقیه و تشکیل حکومت و تصدی حاکمیت به وسیله فقیه می‌باشد. ما در این نوشتار قلمرو ولایت را ابتدا قلمروهایی که همه فقیهان به عنوان حداقل محدوده نفوذ فقیهان به رسمیت شناخته‌اند بیان می‌کنیم که عبارتند از افتا، قضاوت و تصدی امور حسبه. آن‌گاه درباره موارد اختلافی بحث خواهیم کرد که عبارتند از: قول به ولایت در حوزه عمومی و خصوصی افراد، قول ولایت در حوزه عمومی، و قول به ولایت بر مصالح عمومی جامعه، امور سلطانی و سیاسی.

مفهوم ولایت

ولایت در اصطلاح، علاوه بر صراحت کتب معتبر لغوی، در متون اصیل عربی و عرف نیز یکی از معانی ولایت، امارت، حکومت، زعامت و ریاست است، (معرفت، ۱۳۷۷: ۴۰۰/مطهری، ۱۳۷۷: ۸) و نیز ولایت به معنای امارت، درباره کسی است که بر خطه‌ای حکمرانی کند. به امیر از آن جهت «والی» اطلاق می‌شود که بر امارت سلطه یافته و نزدیک‌ترین افراد (ولایت به معنای قرب) به آن به شمار می‌آید. (معرفت، ۱۳۷۷: ۴۰)

برخی از صاحب نظران نظیر ابن قتیبه و امام خمینی کاربرد ولایت به معنای حاکمیت سیاسی را بسیار گسترده تلقی کرده و به حد شیوع رسانده اند؛ به طوری که مدعی شده اند: ادعای انصراف «ولایت» به امارت و تدبیر، گزاف نیست؛ مگر آنکه قرینه و قیدی مانع انصراف باشد. (ابن قتیبه، بی تا، ج: ۱، ۳۸ و ج: ۲، ۷، ۳۹، ۱۴۲ و ۱۴۱) امام خمینی (ره) نیز ولایت را همین گونه معنا کرده اند: «ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس».

(امام خمینی، ۱۳۷۷: ۵۶)

شایان ذکر است که اموری که امروزه در جامعه بشری نیازمند سرپرستی و اداره هستند، به دو گروه خرد و کلان تقسیم می شود. امور خرد، مانند سرپرستی خانواده و اداره یتیمان و کودکان است و امور کلان، مانند سرپرستی و تدبیر مجموعه جامعه به عنوان یک واحد انسانی. هر جامعه ای، طبق شرایط فرهنگی و اعتقادی خویش، کسانی را برای سرپرستی در امور خرد و کلان برمیگزیند. سرپرستی و تدبیر امور اجتماعی را در طول تاریخ بشر، همواره حکومت ها بر عهده داشته اند.

ولایت و حاکمیت سیاسی در اسلام

اسلام برای همه شئون انسانی اعم از فردی و اجتماعی، قوانین و مقرراتی وضع کرده است؛ اسلام مجموعه ای است از معارف نظری و احکام عملی، و احکام عملی هر سه قلمرو ارتباط انسانی یعنی ارتباط انسان با خدا، ارتباط انسان با خودش و ارتباط انسان با دیگران را در بر می گیرد. از آنجا که اجرای احکام اجتماعی اسلام ضروری است، وجود حکومت برای تأمین نیازمندی های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج، فساد و اختلال نظام لازم است.

هر مکتبی که پیام آور شریعتی برای بشر باشد به یقین احکام فردی و اجتماعی را با خود آورده است و این احکام در صورتی مفید و کارساز خواهند بود که به اجرا در آیند و اجرای قانون و احکام الهی نیز ضرورتاً نیازمند حکومتی است که ضامن آن باشد؛ پس دین هرگز از حکومت و سیاست جدا نمی شود؛ زیرا دین موعظه و نصیحت و تعلیم محض مسائل فردی بدون اجتماعی و مسائل اخلاقی و اعتقادی بدون سیاسی و نظامی و مانند آن نیست، بلکه احکام اجتماعی و سیاسی نیز دارد. (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۷۴-۷۳)

حال سؤال اساسی این است که غیر از ابلاغ وحی که مخصوص انبیا بود، بعد از پیامبر (ص)، دیگر وظایف ایشان چه وضعیتی خواهد داشت؟ آیا شارع در متن دین برای جبران آنها تدبیری اندیشیده یا آنها را به خود امت واگذار کرده است؟ در پاسخ به این سؤال با دو احتمال رو به رو هستیم:

اول آنکه خداوند با علم به ناتوانی امت اسلامی از رفع نیاز خود، امر آنان را به خودشان واگذار کرده باشد. این احتمال آشکارا باطل است؛ چون لازم می‌آید خداوند حکیم، غرض خویش از ارسال پیامبر(ص) و تشریح آیین اسلام و ختم نبوت را نقض کند و این از سوی حکیم، ممتنع است. دوم آنکه خداوند حکیم، برای حفظ شریعت اسلامی و مصونیت آن از تحریف و نیز برای استمرار هدایت مردم، اشخاصی شایسته و معصوم را به مردم معرفی کرده باشد تا پس از پیامبر(ص) عهده‌دار مسئولیت‌ها و وظایف یاد شده گردند. بدیهی است که این احتمال صحیح است. (سعیدی مهر، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۳۸/ سبحانی، بی‌تا، ۵۲۴ و ۵۲۶)

بنابراین امامت چیزی جز تداوم و استمرار وظایف و شئون نبوت و رسالت نیست و مقام امامت مقام تحقق و عینیت بخشیدن به اهداف رسالت است. اما چه کسانی و با چه شرایط و اوصافی می‌توانند این وظایف را تداوم بخشند؟ بی‌تردید هیچ‌کسی جز انسان‌هایی معصوم و افضل و اعلم که از طرف خداوند منصوب شده‌اند، شایستگی پذیرش این مسئولیت الهی و خطیر را ندارد: «لاینال عهدی الظالمین؛ (بقره، آیه ۱۲۴) این عهد و امانت من (مقام امامت) به ظالمین نمی‌رسد».

امامان همه وظایف و مسئولیت‌های پیامبر اکرم(ص) را، به غیر از مقام نزول و دریافت و ابلاغ وحی، به نوعی دیگر، بر عهده دارند، چون آنان جانشینان واقعی و به حق پیامبر عظیم‌الشأن(ص) هستند؛ لذا برخی بزرگان همچون شهید مطهری، آن وظایف و شئون مشترک با پیامبر را تحت عنوان «مراتب امامت» چنین بیان کرده‌اند: (۱) حکومت سیاسی و رهبری جامعه؛ (۲) مرجعیت دینی؛ (۳) ولایت معنوی و باطنی. (مطهری، ۱۳۷۲: ۲۸-۳۵)

اما موضوع لزوم تشکیل حکومت توسط فقیهان یا عدم لزوم آن در دوران غیبت، مورد مناقشه و اختلاف نظر فقها می‌باشد. عده‌ای بر این باورند که مسئله لزوم تشکیل حکومت توسط فقیهان در دوران غیبت میان متقدمین از فقها امری اجماعی و غیرقابل خدشه بوده است و در نتیجه مبنای مباحث بعدی خویش را بر فرض اجماعی بودن امر تشکیل حکومت، قرار داده‌اند. در مقابل، فقیهانی چون حضرت امام خمینی(ره) برای اثبات ضرورت تشکیل حکومت در دوران غیبت، نه به اجماع متقدمین بلکه به سایر منابع استنباط رجوع کرده و بر اساس ادله عقلی به اثبات مسئله پرداخته‌اند. (رک: امام خمینی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۶۲۶)

شئون فقیهان در عصر غیبت

شیخ انصاری(ره) در کتاب مکاسب در مورد شئون فقیه در عصر غیبت، معتقد است فقیه دارای سه منصب افتاء، حکومت و ولایت در تصرف است. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳: ۵۴۵) در ذیل به شرح سه مطلب می‌پردازیم.

۱. منصب افتا (مقام مرجعیت)

فتوا دارای سه مرحله است: مرحله اول تلاشی است که شخص برای رسیدن به استنباط احکام و فهم عمیق دین انجام می‌دهد. روشن است که در این مرحله، هر کس حق دارد که برای دستیابی به اجتهاد و درک مستدل از دین تلاش نماید؛ مرحله دوم نظریه‌ای است که شخص مجتهد به آن دست می‌یابد. این نظریه و رأی که «فتوا» نامیده می‌شود محصول اجتهاد و استنباط است و اعتبار آن مشروط به قوت مبانی و استدلال‌های فقهی مجتهد است. مرحله سوم اخذ فتوی توسط شخص مقلد است. این مرحله به دلیل آنکه مستند به اصل عقلایی «رجوع جاهل به عالم» است، ذاتاً مجاز بوده و بلکه برای توده مردم لازم و ضروری است. بر این اساس مرجعیت دینی، در اعتبار مشروعیت خود، بی‌نیاز از پشتوانه کسی یا نهادی است، چه اینکه صاحب جواهر حتی این استقلال را نسبت به «امام معصوم» نیز مطرح کرده که مورد تأیید فقهای دیگر نیز می‌باشد: «إِنَّ قَبُولَ الْفَتْوَى - بعد اندراجها فی الحق والعدل والقسط ونحو ذلك - لا یحتاج إلی إذن من الإمام علیه السلام». (نجفی، بی‌تا، ج ۴۰: ۲۲)

نتیجه چنین مبانیی آن است که درباره مراجع تقلید، به کاربردن واژه‌هایی که نشان‌دهنده وابستگی آنها به حکومت باشد از قبیل «نصب»، «اذن»، «تأیید» و «تنفیذ» بی‌مورد است، چه اینکه اگر فقیهی از این عناوین برخوردار باشد، بر اعتبارش افزوده نمی‌شود، و اگر فقیه دیگری از آنها محروم باشد، چیزی از اعتبارش کاسته نمی‌شود. محقق آشتیانی در این باره می‌نویسد: «الافتاء للناس... لیست من فروع الرئاسة الکلیه الالهیه، بل هی واجبه بجعل اولی الهی من غیر توقف علی نصب الولی». (آشتیانی، ۱۴۲۵: ۴۷۴)

از این رو فقها ترجیح می‌دهند که درباره «مرجعیت»، از واژه «منصب» هم استفاده نکنند تا مبدا پنداشته شود که نیاز به «نصب» دارد! لذا حضرت امام خمینی واژه «مناصب» ثلاثه شیخ انصاری را نمی‌پسندد و آن را به «شئون فقیه» تغییر می‌دهد و در ذیل آن، منصب را به «قضاوت» مربوط می‌داند و نه به افتا: «ذکر شئون الفقیه: نرید أن نبین من یجوز له الإفتاء، و من له منصب القضاء و من یکون له الولاية و الزعامه». (امام خمینی، بی‌تألف، ج ۲: ۹۴)

ایشان در درس اصول خود این نکته را شفاف‌تر و روشن‌تر بیان کرده‌اند که افتا از جمله مناصبی که نیاز به اذن و نصب داشته باشد، نیست: «عدم کون الافتاء من المناصب المفتقره الی الاذن و النصب». (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۴: ۵۹۱)

پس در افتا و تقلید، نیازی به اذن نیست، یعنی نه مجتهد برای «فتوا دادن» نیاز به مجوز امام دارد و نه مقلد برای «تقلید کردن از وی» احتیاج به کسب مجوز دارد و نباید اشتباه کرد که با قول به «ولایت عامه» یا «ولایت مطلقه»، مرجعیت و افتا نیز در قلمرو آن قرار

سیاست متعالیه

- سال دوم
- شماره هفتم
- زمستان ۹۳

تبیین قلمرو
ولایت در فقه
سیاسی شیعه
(۱۰۱ تا ۱۱۸)

می‌گیرد و استقلال خود را از دست می‌دهد و قهراً هر کس که می‌خواهد مفتی باشد به استیذان از ولی امر و کسب اجازه از او نیازمند است.

۲. منصب قضا (مقام صدور حکم و قضاوت)

در فقه می‌گویند چون قضاوت، شأن خاص امام(ع) است، لذا هیچ کس بدون اذن امام نمی‌تواند به قضاوت بپردازد. شیخ انصاری در این باره می‌نویسد:

الثانی: الحکومه. فله الحکم بما یراه حقاً فی المرافعات و غیرها فی الجملة. و هذا المنصب ایضاً ثابت له بلاخلاف، فتوی و نصاً؛ (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳: ۵۴۵) دومین از مناصب فقیهان در دوران غیبت، منصب صدور حکم و قضاوت است. ایشان بیان می‌کند که وجود چنین منصبی برای فقیهان بدون تردید بوده و اجماعی است.

۳. منصب ولایت تصرف در اموال و انفس (ولایت سیاسی)

شیخ انصاری در کتاب مکاسب بیشتر به تحلیل این قسم از شئون فقیه می‌پردازد. ایشان این منصب را چنین وصف می‌کند: «ولایة التصرف فی الاموال و الانفس» آن‌گاه می‌فرماید: «ولایت عامه، که همان حق تصرف در اموال و نفوس است، همان‌گونه که برای معصومین(ع) ثابت بوده، آیا در دوران غیبت، برای فقیه جامع شرایط نیز ثابت است یا نه؟ هدف از طرح کردن مسئله ولایت، بحث در همین جهت می‌باشد. شیخ سپس به تأسیس اصل در مسئله می‌پردازد: «اصل، عدم ثبوت ولایت کسی بر دیگری است، مگر آنکه دلیل قطعی، موجب خروج از این اصل گردد». (همان)

شیخ در شرح این سه قسم می‌نویسد: برای فقیه منصب افتا وجود دارد، هیچ اختلاف و اشکالی وجود ندارد؛ در مورد منصب دوم، یعنی قضاوت و صدور حکم در مرافعات و فی الجملة در غیر مرافعات (مانند حکم به حجر یک نفر)، چنین منصبی هم نه از نظر فتوا و نه از نظر نصوص وارده، اختلافی وجود ندارد. منصب سومی که برای فقیه جامع شرایط فتوا ذکر کرده‌اند و محل اختلاف است، منصب ولایت او بر اموال و نفوس است.

منبع مشروعیت حکومت فقیهان

از دیرباز دو دیدگاه درباره مشروعیت حکومت و ولایت فقیه وجود داشته است:

۱. مشروعیت الهی بلاواسطه؛ ۲. مشروعیت الهی - مردمی. نکته قابل توجه در دو دیدگاه فقهی آن است که: اولاً، هر دو دیدگاه به مشروعیت الهی اذعان و اعتراف دارند و فقاهت را شرط حاکمیت می‌دانند، لکن تفاوت جدی آنان در این است که بنابر دیدگاه دوم، مشروعیت فقیه قبل از انتخاب مردم از سنخ مشروعیت شأنی می‌باشد؛ ثانیاً، بدیهی است

مراد از مشروعیت در اینجا مشروعیت فقهی (یعنی حجت شرعی داشتن و واجد استناد معتبر به شارع مقدس بودن) نیست، بلکه مراد از مشروعیت، حقانیت داشتن است؛ یعنی مظهر و میزان پذیرش ذهنی درونی قدرت حاکم نزد افراد یک جامعه که با مفهوم سیادت به معنای اعمال قدرت مرتبط است.

مسلمانان در اینکه خداوند منبع نهایی و ذاتی مشروعیت سیاسی دینی است اختلافی ندارد. بحث مشروعیت در اندیشه سیاسی اسلام در پاسخ به این سؤال بنیادی شکل می‌گیرد که: آیا خداوند «حق حاکمیت بر مردم» را به فرد یا صنف خاصی داده، یا این حق و «حق تعیین سرنوشت» را در چارچوب اهداف دین و احکام شرعی به همه امت اسلامی تفویض کرده است؟ به بیان دیگر، آیا رضایت و رأی امت اسلامی در صورتی که با اهداف دین و تعالیم شرع ناسازگار نباشد، در مشروعیت حکومت دخالت دارد یا نه؟ که البته این مسئله مورد توجه این مقاله نیست.

قلمرو ولایت فقیهان

مسئله محدوده ولایت و قلمرو اختیارات «ولایت فقیه» از جمله مسائل مهم و مورد بحث فقیهان شیعه بوده و هست. اقوال فقیهان در این مسئله در بدو نظر بسیار مختلف و متفاوت به نظر می‌رسد. برای رهایی از این پراکندگی و رفع ابهام موجود در محدوده ولایت، نخست به قلمروهای مورد اتفاق همه فقیهان می‌پردازیم و سپس قلمروهایی که به اتفاق همه فقیهان از ولایت فقیه بیرون است را ذکر می‌کنیم. آن‌گاه به ترسیم محدوده‌ای خواهیم پرداخت که می‌تواند محل نزاع محدوده ولایت نامیده شود و نفی و اثبات فقیهان در آن وارد می‌شود.

موارد قطعی داخل و خارج از قلمرو ولایت فقیه

قلمروهایی که همه فقیهان به عنوان حداقل محدوده نفوذ فقیهان به رسمیت شناخته‌اند عبارتند از: ۱. افتا و مرجعیت؛ ۲. منصب قضاوت و صدور حکم؛ ۳. امور حسبیه (اموری است که شارع در هیچ شرایطی راضی به ترک آنها نیست، وظیفه هر فرد نیز به حساب نمی‌آید تا از واجبات کفائیه محسوب گردد. فرد معینی نیز از سوی شارع برای تصدی آن تعیین نشده است؛ از جمله مثال‌های مورد اتفاق امور حسبیه، سرپرستی افراد بی‌سرپرست و تصدی اوقاف عامه می‌باشد).

از سوی دیگر، فقیهان شیعه متفق‌القول هستند که در قلمروهای ذیل فقها فاقد ولایت هستند و به هیچ نحوی حق دخالت و تصرف در آنها را ندارند؛ به عبارت دیگر، امور ذیل از ولایت فقیهان بیرون است: ۱. جعل احکام اولی و ثانوی؛ ۲. ارتکاب معصیت و خروج از

دایره شریعت؛ ۳. ولایت تکوینی (یعنی این گونه نیست که فقیه بالاصاله در جان و مال و ناموس افراد جامعه ولایت داشته باشد، درحدی که هرگونه اراده کند، یا به هر چه امر و نهی کند نافذ باشد. احدی از فقیهان شیعه چنین ولایتی را برای فقیهان به رسمیت نشناخته‌اند)؛ ۴. حریم خصوصی و مصلحت‌های شخصی مردم (مانند اندیشه، اعتقادات، سلیقه‌ها و تمایلات افراد و... مادامی که به لحاظ عقلایی ارتباطی با حیات اجتماعی و مصالح جامعه ندارد، از تحت ولایت فقیه بیرون است؛ ولی فقیه حق ندارد خانه مرا بدون اذن و اجازه من بفروشد مادامی که مصلحت اجتماعی در آن نباشد. (امام خمینی، ۱۴۲۱: ۴۸۹)

اقوال مختلف در قلمرو ولایت فقیه

در مورد قلمرو ولایت فقیهان سه قول عمده وجود دارد که عبارتند از:

الف) ولایت بر حوزه عمومی و خصوصی افراد: این قول نخستین پاسخی است که فقیهان در مقابل سؤال از محدوده ولایت می‌دادند. ظاهر این اقوال قلمرو ولایت فقیهان را حوزه‌ای گسترده و کلی معرفی می‌کند که هم شامل حیات عمومی و خصوصی می‌شود، هم مصالح اجتماعی و هم مصالح شخصی را دربر می‌گیرد. نکته جالب این است که در اقوال این فقیهان از سیاست و امور عامه و مسائل سلطانی به عنوان میزان قلمرو ولایت، اثری نیست؛ چه بسا منظور این فقیهان همان محدوده‌ای باشد که فقیهان دو دسته دیگر آنها را برای فقیهان اثبات نموده‌اند؛ اما به هر حال، در این اقوال، اطلاق و عمومیتی هست که فقیهان بعدی بدان ملتزم نشده‌اند. محقق کرکی معتقد است هرآنچه در آن نیابت دخالت دارد، ولایت رواست؛ یعنی «استنابه بر وجه کلی». (کرکی، ۱۴۰۹، ج: ۱، ۱۴۲ و ۱۴۰۹، ج: ۱، ۲۶) به نظر ملا احمد نراقی، در هر آنچه پیامبر و امام ولایت دارند، مگر آنچه دلیل خارج کرده است، فقیهان ولایت دارند. (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۳۶) حوزه دوم ولایت فقیه به نظر نراقی همان حوزه امور حسبه است. صاحب جواهر نیز در این باره می‌نویسد: هرآنچه شرع در آن مداخلتی دارد، چه به لحاظ حکمی و چه به لحاظ موضوعی، تحت ولایت فقیه است. (نجفی، بی‌تا: ۴۲۲) به نظر فاضل دربندی هرآنچه در آن مصلحت (چه مخفی و چه ظاهر) باشد، تحت ولایت فقیه است. (فاضل دربندی، بی‌تا/ ر.ک: حسینی مراغی، بی‌تا: ۳۵۳/ سزواری، بی‌تا: ۴۰۰ و ۴۰۲)

اگر توجیحات و تأویلات ذکر شده درباره این اقوال را نپذیریم و این اقوال را در اطلاق و گستره وسیع‌شان باور کنیم می‌باید آن را ولایت مطلقه به معنای واقعی کلمه و در حد ولایت پیامبر و امامان(ع) (به جز اختصاصات ایشان) دانست.

ب) ولایت بر حوزه عمومی: فقیهان این گروه به سه امر ملتزم شده‌اند: اولاً، «ولایت استقلالیه»^۱ را منحصر به معصوم(ع) دانسته و آن را به شدت در حق فقیهان رد کرده‌اند؛ ثانیاً، ولایت فقیه را در امور عامه که هر قومی به رئیس خود مراجعه می‌کند ثابت

دانسته‌اند. هرچند ولایت فقیه در امورحسیبه که لزوماً وظیفه حکومت‌ها نیست را نیز پذیرفته‌اند؛ ثالثاً، در اثبات مشروعیت ایجاد امور عامه می‌باید از دلیلی غیر از ادله اثبات ولایت فقیه استفاده کرد. جرقه این قول در آرای شیخ اعظم انصاری زده شده است. (ر.ک: انصاری، المکاسب، ج ۲: ۴۸)

ج) ولایت بر مصالح عمومی جامعه، امور سلطانی و سیاسی: فقیهان این گروه به ادله عام لفظی باور دارند؛ لذا قائل‌اند در موارد مشکوک می‌توان با تمسک به عموم ادله قائل به مشروعیت اعمال ولایت شد. همچنین بیان می‌کنند: زندگی خصوصی مسلمانان مادامی که متعلق مصلحت جامعه نباشد از قلمرو ولایت فقیهان بیرون است، و فقیهان تنها در آنچه مرتبط با حکومت و سیاست و مسائل عمومی جامعه است ولایت دارند. این تلقی از قلمرو ولایت فقیه را دو گروه از فقیهان تأیید کرده‌اند:

۱. فقهایی نظیر آخوند خراسانی و سید محسن حکیم و اراکی، علی‌رغم اینکه محل نزاع بحث ولایت فقیه را حوزه مصالح عمومی و امور سیاسی دانسته‌اند، اما خود ایشان یا به طور کلی منکر ولایت داشتن فقیهان شده‌اند (و حداکثر به جواز تصرف در امور حسیبه از باب قدر متیقن اعتقاد دارند) و یا منکر ولایت فقیهان خارج از امور حسیبه می‌باشند.^۲

۲. فقهایی که به ولایت در چنین محدوده‌ای باور دارند؛ از جمله صاحب جواهر همه امور عمومی و مصالح عام جامعه را حوزه ولایت فقیه معرفی می‌کند. وی در جای دیگر، همه امور متعلق به سیاست که وظیفه رئیس جامعه می‌باشد و نیز نظام سیاست و نظم جامعه در زمان غیبت را محدوده ولایت فقیه قلمداد می‌کند. (نجفی، بی تا، ج ۲۱: ۳۵۹ و ۳۹۸ و ج ۲۲: ۱۵۵) میرزای نائینی محل نزاع در ولایت فقیه را بحث در «ولایت عامه» می‌داند که ظاهرترین مصادیق آن، نظم شهرها و حفظ مرزهاست. نائینی اولین فقیه شیعه که می‌نویسد:

مقصود از اثبات ولایت فقیه اثبات محدوده‌ای است که مالک اشتر نخعی، قیس بن سعد بن عباد، محمد بن ابی بکر و نظایر آنها [از استناداران امیرالمومنین علی (ع)] سیطره داشته‌اند. به نظر ایشان، وظیفه والی، امور نوعیه راجع به تدبیر کشور و سیاست، گردآوری مالیات و صرف آن در مصالح عمومی که همگی وظیفه سلطان مملکت است می‌باشد. (ر.ک: نائینی، منبه الطالب، تقریر: نجفی خوانساری، ج ۲: ۳۲۸ و ۳۲۹/ همو، المکاسب و البیع، تقریر: آملی، ج ۲: ۳۳۴)^۳

آیت‌الله بروجردی همه امور اجتماعی که وظیفه افراد خاصی نیست و شارع به اهمال آنها راضی نمی‌باشد را محدوده ولایت معرفی کرده است. (بروجردی، ۱۴۱۶: ۵۷) آیت‌الله گلپایگانی نیز محدوده ولایت فقیه را امور عامه متعلق به حفظ رعیت و نظم امر ایشان و صیانت آنها از تجاوز و خلاصه در آنچه مرتبط به سیاست جامعه و اداره مجتمع است، می‌داند. (گلپایگانی، بی تا: ۴۶ و ۴۷) امام خمینی نیز معتقد است: فقیهان از جانب معصومان (ع) در

همه آنچه ولایت معصومان(ع) از حیث سلطنت‌شان بر امت اثبات شده، ولایت دارند. آنچه برای پیامبر و امام(ع) از جهت ولایت و سلطنت ثابت است برای فقیه نیز ثابت می‌باشد. اما اگر اثبات شد ولایت ایشان از غیر این ناحیه است، چنین ولایتی به فقیه منتقل نمی‌شود؛ برای مثال اگر بگوییم معصوم ولایت بر طلاق همسر فرد یا فروش مالش یا اخذ آن از او دارد، و مصلحت عامه چنین اقتضایی نکند، چنین حقی برای فقیه ثابت نیست. (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۴۸۹-۴۸۸/ر.ک: همان: ۴۷۲، ۴۸۳، ۴۹۵-۴۹۷/الرسائل، ج ۲: ۱۱۹/تهذیب الاصول، ج ۲: ۱۴۹)

در اقوال گروه سوم به‌ویژه قول امام خمینی(ره) نکات ذیل مقوم قلمرو ولایت محسوب می‌شوند:

اول: محدوده ولایت، سیاست و مسائل سلطانی، امور مرتبط با حکومت، مسائل عمومی و اجتماعی، آنچه هر قومی به رئیس خود مراجعه می‌کند تعیین شده است. بنابراین ولایت از این حیث مقید و محدود است نه مطلق و نامحدود. این محدوده ولایت، یک محدوده عقلایی است نه تعبدی؛ چراکه محدوده امور عمومی و مسائل سیاسی تابع مقتضیات زمان و مکان است.

دوم: ولی فقیه مطلق‌العنان نیست تا هرگونه خواست و اراده کرد عمل نماید. «فعل ولایی» مقید به «مصلحت جامعه اسلامی» است. هر اِعمال ولایتی که چنین مصلحتی را تحصیل نکند نافذ نیست. واضح است که در این نظریه، مرجع تشخیص مصلحت، شخص ولی فقیه (مباشرة یا بالتسیب) می‌باشد.

سوم: ولایت در حوزه امور عمومی و مصالح اجتماعی مسلمانان و مسائل حکومتی و سلطانی «عام» می‌باشد. در این حوزه هیچ امری از حیطة ولایت فقیهان خارج نیست. این محدوده هرگز منحصر به امور حسبیه نمی‌باشد.

ولایت عامه و ولایت مطلقه

در مباحثان فقیهان در بحث قلمرو ولایت غالباً دو واژه عامه و مطلقه به چشم می‌خورد؛ برای آنکه بتوان فرق این دو واژه را فهمید و از خلط مفهومی آنها رها شد ذکر نکات ذیل لازم می‌نماید:

اول: مراد از «ولایت مطلقه» ولایت بر اموال و انفس، و ولایت استقلالی است؛ به این معنا که اراده ولی سبب جواز تصرف و اعمال ولایت وی می‌باشد و مقید به هیچ مصلحتی برای مسلمانان یا مولی‌علیه خاصی نمی‌باشد. مراد از «ولایت مطلقه» همان نحوه تصرفی است که هر فرد بر «هایملک» خود می‌تواند داشته باشد و پیامبر(ص) برطبق نص «لنبی

اولی بالمؤمنین من أنفسهم» (احزاب، آیه ۶) از خود مؤمنان بر چنین تصرفاتی اولی است؛ این ولایت در چنین محدوده وسیعی مختصّ معصومان(ع) است.

فقیهان در پذیرش چنین محدوده وسیعی برای معصومان بر دو قول اند:

۱. اکثر فقیهان، معصومان(ع) را در چنین محدوده‌ای صاحب ولایت می‌دانند؛

۲. برخی از فقها حتی در اثبات این محدوده یا لاقل در استفاده از چنین حقی از جانب حضرات معصومان(ع) نیز تردید کرده‌اند یا بحث در این امور را بی‌مورد می‌شمارند و جمعی نیز بر این باورند که ولایت در چنین محدوده‌ای حتی بر معصومان نیز ثابت نیست. (ر.ک: خوئی، بی‌تا، ج ۵: ۳۵ / گلپایگانی، بی‌تا: ۲۱-۳۱. البته قول ابتدایی ایشان / آخوند خراسانی، بی‌تا: ۹۳)

به نظر شیخ انصاری، ولایت مستقله، عبارت است از: جواز تصرف ولیّ در اموال و نفوس مانند تصرف انسان در نفس خود و در اموال شخصی بدون تقیّد به چیزی؛ آن چنان که اراده ولیّ سبب تام جواز تصرف اوست. نفوذ ولیّ منوط به وجود مصلحت نیست و گرنه سبب تام جواز تصرف نبود؛ یعنی ولیّ هرگاه اراده تصرف در مال و جان کرد، تصرف برای او جایز و نافذ خواهد بود. این «سلطنت مطلقه» می‌باشد؛ یعنی اطلاق ولایت و عدم تقیّد آن به چیزی؛ به نظر شیخ، این نوع ولایت متوقف بر مصلحت عامه یا مصلحت موآلی علیه خاص نمی‌باشد. شیخ اعظم چنین ولایتی را برای امامان(ع) ثابت دانسته، اما برای فقیهان ثابت نمی‌داند. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۲: ۴۶-۴۸)

آخوند خراسانی، محدوده ولایت معصومان را خارج از امور شخصی می‌داند و معتقد است حضرات معصومان(ع) با اموال مردم، معامله بقیه مردم را می‌نموده‌اند. آیه اولویت تنها در امور اختیاری جاری است نه در احکام تعبدی و بدون اختیار؛ مردم موظف نیستند به اوامر و نواهی ائمه(ع) غیر از امور سیاسی و احکام شرعی، در امور عادی گردن بنهند. قدرمیتین آیات و روایات، وجوب اطاعت معصومان(ع) در اوامری است که از جهت نبوت و امامت ایشان صادر شده باشد. (آخوند خراسانی، بی‌تا: ۹۴-۹۳)

میرزای نائینی چنین قولی را متأثیر از اهل سنت می‌شمارد. (نائینی، ۱۴۱۳، ج ۲: ۳۳۳) آقاجنّفی نیز نظری مشابه شیخ انصاری دارد. ^۴ محمدحسین غروی اصفهانی نیز بر همین منوال سلوک کرده است. (غروی اصفهانی، تعلیقه المکاسب، ج ۱: ۲۱۲) سید محسن حکیم ولایت مطلقه را به معنای تصرف در اموال و نفوس دانسته، آن را در حق فقیهان ثابت نمی‌داند. (حکیم، بی‌تا: ۳۰۰) به نظر آیت‌الله خوانساری و آیت‌الله خوئی، معصومان اگرچه ولایت مطلقه داشته‌اند، اما در امور اجتماعی همچون دیگر مردم سلوک می‌کرده‌اند. (خوانساری، جامع المدارک، ج ۳: ۱۰۰-۹۹؛ خوئی، مصباح الفقاهه، ج ۵: ۳۹)

سیاست متعالیه

- سال دوم
- شماره هفتم
- زمستان ۹۳

تبیین قلمرو
ولایت در فقه
سیاسی شیعه
(۱۰۱ تا ۱۱۸)

آیت‌الله گلپایگانی ولایت به معنای یادشده را «ولایت عامه مطلقه» دانسته، آن را این گونه معنا کرده است: به حیثی که در اموال رعیت تصرف کرده، بر مردم اطاعتش در هر آنچه امر و نهی می‌کند مطلقاً واجب است. (گلپایگانی، بی‌تا: ۳۱)

آیت‌الله اراکی ولایت مطلقه را این گونه معنا می‌کند: هر تصرفی که نسبت به امور غیر اراده کند، حاجتی به تحصیل دلیل از خارج برای اثبات مشروعیت آن نیست، بلکه خود ولایت متکفل مشروعیت آن باشد. (اراک، بی‌تا، ج ۲: ۱۳) ایشان چنین محدوده‌ای را برای ولایت فقیهان باور ندارند.

دوم: مراد از «ولایت عامه» در کلام اکثر فقیهان، ولایتی محدودتر از «ولایت مطلقه» معصومان(ع) - به معنای یادشده - است. از سه دسته اقوال یادشده در بحث قلمرو و محدوده ولایت، گروه اول مانند محقق کرکی و محقق نراقی، «ولایت فقیه» را در هر آنچه نیابت در آن مدخلیت دارد، (الا آنچه دلیل خارج می‌کند) یا هر آنچه پیامبر و امام در آن ولایت دارند را «ولایت عامه» خوانده‌اند. (محقق کرکی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۱۴۲/ همو، ۱۴۰۹، الف، ج ۱: ۲۶۷-۲۶۶/ نراقی، ۱۴۱۷: ۳۰)

فقیهان دسته سوم از قبیل صاحب جواهر و میرزای نائینی «ولایت فقیه» در امور عمومی را «ولایت عامه» نامیده‌اند. (نجفی، بی‌تا، ج ۱۶: ۱۷۸ و ۱۸۰ و ج ۲۱: ۳۹۵ و ج ۲۲: ۱۵۶/ نائینی، بی‌تا، ج ۲: ۳۲۵/ همو، ۱۴۱۳، ج ۲: ۳۳۴) آیت‌الله خوانساری و آیت‌الله خوئی نیز ولایت در امور عمومی را «ولایت عامه» خوانده‌اند. (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۳: ۹۸/ خوئی، بی‌تا، ج ۵: ۴۹)

بنابراین می‌توان گفت در نظر اکثر قریب به اتفاق فقیهان «ولایت مطلقه» ولایتی است فارغ از هر قیدی، بدون لزوم احراز مصلحت در امور عمومی یا خصوصی، ولایت استقلالی که جواز تصرف ولی، اراده اوست. فقیهان این محدوده ولایت را منحصر به معصوم(ع) دانسته‌اند.

«ولایت عامه» در نظر غالب فقیهان ولایت در امور عمومی و سیاسی و سلطانی جامعه مقید به مصلحت عمومی است و محدودتر از ولایت مطلقه می‌باشد. وجه اطلاق واژه «عامه» این است که چون قلمرو این ولایت، امور عمومی و مسائل عامه می‌باشد و اختصاصی به امور حسبیه ندارد به «ولایت عامه» مشهور شده است.^۵

سوم: در کلیه آثار فقهی (اعم از استدلالی و فتوایی) و اصولی امام خمینی، واژه‌های ولایت عامه و ولایت مطلقه تنها در موارد ذیل به کار رفته است و در بقیه موارد نام خاص یا اصطلاح ویژه‌ای بر قلمرو ولایت نهاده نشده است:

۱. بنا بر مذهب امامیه، امامان و والیان پس از پیامبر(ص) سید اوصیا امام علی(ع) و اولاد معصوم ایشان، یکی پس از دیگری تا زمان غیبت هستند. ایشان والیان امر می‌باشند و

همان «ولایت عامه» و «خلافت کلیه الهیه» که پیامبر دارا بودند، دارا هستند. (امام خمینی،

۱۴۲۱، ج ۲: ۴۶۴)

۲. در توضیح حدیث شریف «الفقهاء أمناء الرسل» می‌نویسد: فقیهان امینان پیامبران و دژهای اسلام در این خصوصیات (اجرای حدود، منع از تعدی، جلوگیری از اندراس اسلام و تغییر سنت و احکام) و غیر اینها هستند. این عبارت اخیری «ولایت مطلقه» است.

۳. صور مزاحمت بعد از ثبوت «ولایت مطلقه» فقیه جداً فراوان است. (همان: ۴۷۳ و ۵۱۴)

۴. همه پیامبران دارای «ولایت عامه» بر خلق هستند. (همان: ۴۸۳)

۵. در ضمن بحث از اخباری که دلالت بر این دارد که دنیا و زمین همگی از آن امام(ع) است، نوشته است: اقرب احتمالات این است که خداوند تعالی برای ایشان (ائمه) اختیار تصرف در دنیا و آخرت را جعل کرده است. پس ایشان (ائمه) مالک تصرف در همه اشیا هستند، اگرچه اموال از آن صاحبانشان است. این «ولایت عامه کلیه» به نسبت جمیع موجودات غیر از «ولایت تکوینی» و غیر از «ولایت سلطانی» ثابت برای فقیهان از جانب ایشان می‌باشد، پس امامان حق تحلیل و تحریم دارند. (همان، ج ۳: ۱۱-۱۲)

بنابراین امام خمینی آنچه دیگر فقیهان «ولایت مطلقه» خوانده‌اند، «ولایت عامه» یا «ولایت عامه کلیه» یا «خلافت کلیه الهیه» نامیده است که همان قلمرو ولایت معصومان(ع) است؛ به نظر ایشان در کتاب‌های فقهی و اصولی‌شان، فراتر از ولایت فقیهان عادل می‌باشد و تنها دوبار آنچه مشهور فقیهان «ولایت عامه» خوانده‌اند، «ولایت مطلقه» نامیده است، و مراد ایشان از «ولایت مطلقه» در موارد استعمال محدودش، همان است که بارها آن را تبیین کرد: ولایت در امور سلطانی و مسائل عمومی به قید رعایت مصلحت جامعه اسلامی. ایشان در معنای مشهور فقیهان هرگز از واژه «ولایت عامه» استفاده نکرده‌اند.

نتیجه‌گیری

۱. تشکیل حکومت ضروری است. (در اسلام و غیراسلام) هر حکومتی به یک حاکم نیاز دارد، چه فاسق باشد و چه عادل، هرچند که قطعاً حاکمیت فرد عادل ارجحیت دارد و بر اساس آموزه‌های فقه شیعه، در زمان حضور معصوم(ع) حق حاکمیت از آن اوست و اولی به حاکمیت اولی از دیگران است (کما اینکه سایر شئون را داراست).

۲. هر چند که معنای حکومت و حاکمیت اعم از ولایت است، اما مقام ولایت دارای ارزش به مراتب بالاتر، والاتر و با عظمت‌تر از حاکمیتی است که نقشی آلی دارد؛ لذا ولیّ علی‌رغم اینکه به ظاهر در مسند حاکمیت سیاسی قرار ندارد، اما حق صدور حکم را داراست.

سیاست متعالیه

- سال دوم
- شماره هفتم
- زمستان ۹۳

تبیین قلمرو
ولایت در فقه
سیاسی شیعه
(۱۰۱ تا ۱۱۸)

۳. قول اصح در میان فقیهان شیعه در مورد شئون حکومتی که در زمان حضور پیامبر یا امامان معصوم (ع) برای آنان به اتفاق فقیهان شیعه جایز است؛ اما آیا هنگامی که جامعه در دوران غیبت به سر می‌برد برای دیگران (فقیهان) ثابت است یا غیر، اذعان دارند که اصل اولی در اینجا عدم حکومت و عدم ولایت کسی بر کس دیگری است مگر اینکه دلیل و حجت شرعی و عقلی این امر را از دایره اصل خارج سازد.

۴. در دوران غیبت، شئونی از معصومین (ع) که به طور قطع برای فقیهان ثابت است، بر اساس نصب عام ایشان است؛ لذا هر فقیه‌ای که واجد شرایط لازم بود، دارای حق اعمال ولایت و اجرای این شئون می‌باشد؛ اما قلمرو نفوذ و حیطه اختیاراتش بر اساس مبنایی است که اتخاذ می‌کند؛ از این رو ممکن است تعداد فقهایی که واجد شرایط تصدی مقام ولایت هستند، بیش از یک نفر باشد؛ بنابراین همه آنها دارای ولایت بالفعل هستند هر چند که به حاکمیت نرسند. به تعبیر دیگر، به حاکمیت رسیدن فقیهان، شرط فعلیت ولایت ایشان نیست، بلکه تنها ثمره آن می‌تواند افزایش قدرت اجرایی او بسط ید بیشتر باشد؛ لذا بر فقیهان شیعه است که در دوران غیبت تا آنجا که می‌توانند اعمال ولایت نموده و وظایفی را که بر عهده دارند به انجام برسانند.

۵. فقها بر یکدیگر ولایت ندارند؛ زیرا همه آنها (که جامع‌الشرایط اند) به مقام ولایت منصوب هستند. بنابراین فقها نمی‌توانند در حوزه حاکمیت دیگری دخالت و اعمال قدرت نمایند؛ اما در عین حال که فقها بر یکدیگر ولایت ندارند. اما اگر یکی از فقیهانی که دارای ولایت است، حکمی را صادر کند (حکم حکومتی) بر همگان حتی فقیهان دیگر نیز تبعیت واجب است.

۶. اینکه برخی از بزرگان به حاکمیت رسیدن فقیه را بالفعل شدن ولایت در حق او (ونه غیر او از سایر فقها) می‌دانند، ناشی از خلط کردن بین معنای ولایت و حاکمیت است، و اینکه حاکمیت را بالاتر از ولایت دانسته‌اند. مثال‌های زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد فقها بدون اینکه به حاکمیت رسیده باشند، بر خلاف نظر حاکم وقت اعمال ولایت کرده‌اند، که نشان‌دهنده اشتباه آن دسته از علمایی است که حاکمیت را فعلیت ولایت دانسته‌اند؛ از جمله می‌توان به حکم حکومتی میرزای شیرازی مبنی بر تحریم تنباکو اشاره کرد، آن‌هم در شرایطی که او حاکم حکومت نبود. بنابراین فقیهان برای صدور احکام خویش، نیازی به تصدی حکومت ندارند، چراکه ولایت آنان بالفعل بوده و هر اندازه قدرت نفوذ و بسط ید دارند، می‌توانند اعمال ولایت نمایند.

۷. حاکمیت و ولایت دو منصب هستند (که رابطه حاکمیت و ولایت، به نحو عام و خاص است؛ چراکه حاکمیت اعم از حاکمیت عادل و فاجر، فقیه و غیر فقیه و... است، اما

ولایت مختص به فقیهان عادل جامع‌الشرایط است) و هر کدام دارای شئون خاص و وظایف معین می‌باشد. شئون حاکمان تقریباً در نظام‌های مختلف، بر اساس نوع حکومت‌ها، نوع مردم، نوع دین و مذهب و... تعریف می‌شود؛ برای مثال می‌توان به برقراری عدالت، دفاع از حدود و ثغور سرزمین، حفظ نظامات جامعه و... اشاره کرد؛ همچنین برای ولی نیز در شرع مقدس و مذهب تشیع شئون و وظایف و شرایطی گذاشته شده که موظف به اجرای آن می‌باشد، مانند اجرای حدود (بنابر قول قائلان به جواز اجرا در دوران غیبت).

۸. اما هنگامی که حاکمیت بر عهده فقیهان قرار گیرد، این وظایف و شئون مجتمع می‌گردند در فقیه جامع‌الشرایط؛ لذا در تبیین قلمرو فقیه حاکم می‌توان گفت:

الف) قلمروهایی که همه فقیهان به عنوان حداقل محدود و نفوذ فقیهان به رسمیت شناخته‌اند عبارت است از افتا، قضاوت و تصدی امور حسبه. فقیهان شیعه متفق القول‌اند که در قلمروهای ذیل فقیهان فاقد ولایت هستند؛ جعل حکم شرعی اولی و ثانوی، خروج از دایره شریعت و ارتکاب معصیت و حرام، ولایت استقلالی، سپهر زندگی خصوصی مردم، مصلحت‌های شخصی افراد بر فرض احراز، اندیشه، اعتقادات، سلیقه‌ها و تمایلات افراد مادامی که به یک فعل اجتماعی و عمومی تبدیل نشده باشد.

ب) همچنین بر مبنای قول مشروعیت الهی بلاواسطه، در مسئله قلمرو ولایت فقیه، اقوال فقها به سه گروه تقسیم می‌شود:

گروه نخست، قائلان به ولایت در حوزه عمومی و خصوصی افراد؛ این قول که نخستین پاسخ‌هایی است که فقیهان در مقابل سؤال از محدوده ولایت می‌دادند. ظاهر این اقوال قلمرو ولایت فقیهان را حوزه‌ای گسترده و کلی معرفی می‌کند که هم شامل حیات عمومی و خصوصی می‌شود، هم مصالح اجتماعی و هم مصالح شخصی را دربر می‌گیرد. گروه دوم، ولایت در حوزه عمومی؛ گروهی از فقها اگرچه عنصر امور عمومی و آنچه هر قومی به رئیس خود مراجعه می‌کند را به عنوان میزان قلمرو ولایت مطرح کرده‌اند، اما اولاً، ولایت استقلالیه را مختص معصوم دانسته؛ ثانیاً، تصریح کرده‌اند در اثبات مشروعیت دخالت در امور عامه می‌باید به دلیلی غیر از ادله اثبات ولایت فقیه تمسک کرد. در نتیجه عملاً ولایت فقیه محصور در امور حسبه می‌شود.

گروه سوم، قائلین به ولایت بر مصالح عمومی جامعه، امور سلطانی و سیاسی؛ جمعی از فقها، اولاً حوزه ولایت را محدود به مصالح عمومی جامعه، امور سلطانی و مسائل سیاسی دانسته، و ثانیاً معتقد شده‌اند که در موارد مشکوک در قلمرو ولایت فقیه می‌توان به ادله عام لفظی اثبات ولایت فقیه تمسک کرد. حاصل این قول، ولایت عامه فقیه می‌باشد.

۱. ولایت استقلالیه یعنی اینکه هرگاه ولی اراده کند در اموال و انفس مردم تصرف کند و این امر برایش جایز باشد.
۲. مثلاً آخوند خراسانی حتی ولایت معصومان(ع) را نیز در محدوده امور سیاسی می‌داند و امور جزئی شخصی را از تحت ولایت ایشان خارج می‌داند، به عبارت دیگر، ولایت معصومان را نیز مطلقه نمی‌داند. «لاریب فی ولایتیه فی مهام الامور الکلیه المتعلقه بالسیاسه التي تكون وظيفه من له الرئاسة، و اما فی الامور الجزئیه المتعلقه بالاشخاص... فقیه اشکال»؛ (حاشیه مکاسب: ۹۳) آیت‌الله حکیم در بحث از دلالت مقبوله می‌فرماید: و «لیس له ظهور بمعنی السلطان أو الأمير، کی یکون له ولایة التصرف فی الامور العامه فضلاً عن أن یکون بمعنی من له الولاية المطلقة بالتصرف فی الاموال والآنفس». (نهج‌الفقاهه: ۳۰۰) و آیت‌الله اراکی در البیع (ج ۲: ۱۷) ذیل بحث «إنما الكلام فی الامور الراجعة الی الرئاسة و الرتق و الفتق فی أمور المملكة».
۳. شایان ذکر است که نظریه سیاسی علامه نائینی در دو کتاب یادشده با نظریه سیاسی ایشان در کتاب تنبیه الامه و تنزیه الملة متفاوت است. وی در دو کتاب فقهی استدلالی خود بر مبنای مشروعیت الهی بلاواسطه سلوک می‌کند. بنا به تقریر مرحوم آملی، مرحوم نائینی ولایت عامه فقیهان را پذیرفته، اما بنا بر تقریر مرحوم خوانساری، این مسئله در نظر ایشان اثبات نشده است.
۴. «و هذه الاخبار لا تقتضى الولاية الا فی الفتوى والقضا و لا يدل علی کونه ولیا مطلقاً، له التصرف کیف شاء». (نجفی، بحث فی ولایة الحاكم الفقیه، حکم نافذ آقاجنفی: ۲۴۵)
۵. شایان ذکر است گاهی در بعضی متون فقهی به جای ولایت عامه، ولایت مطلقه به کار رفته، درحالی که همان فقیه در همان متن، «ولایت عامه» را برای فقیهان استعمال کرده و «ولایت مطلقه» را قبلاً نفی کرده بود. این گونه استعمال‌ها را نباید اصطلاحی دانست؛ (برای نمونه: گلپایگانی، بی تا: ۴۷ / سبزواری، مهذب الاحکام، ج ۱۶: ۴۰۲).

منابع

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم (بی تا)، حاشیه مکاسب، بی جا.
۲. آشتیانی، میرزا محمد حسن (۱۴۲۵ق)، کتاب القضا، قم، زهیر، چاپ اول.
۳. آقا بخشی، علی (۱۳۸۹)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، نشر چاپار.

۴. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۸۲)، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دهم.
۵. ابن فارس (بی تا)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق: عبدالسلام محمدهارون، مکتب الاکلام.
۶. ابن قتیبة (بی تا)، الامامة والسیاسة، بی جا، ج ۱ و ۲.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵ق)، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزة.
۸. اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۷۷)، قدمت و تداوم نظریه ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه امام خمینی (ره)، تهران.
۹. اراکی، محمد علی (بی تا)، کتاب البیع، بی جا.
۱۰. امام خمینی، روح الله (۱۳۷۷)، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۱. _____ (۱۳۸۴)، تحریر الوسیله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۲. _____ (۱۳۸۵)، تنقیح الاصول، تقریر: اشتهااردی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۳. _____ (۱۴۲۱ق)، البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۲.
۱۴. _____ (بی تا. الف)، الرسائل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۵. _____ (بی تا. ب)، تهذیب الاصول، تقریر: جعفر سبحانی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۶. انصاری، مرتضی (۱۳۷۰)، المکاسب، دارالحکمة، چاپ چهارم.
۱۷. _____ (۱۴۱۵ق)، المکاسب، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم.
۱۸. بروجردی، محمد حسین (۱۴۱۶ق)، البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر، تقریر: حسینعلی منتظری، دفتر حضرت آیه الله، قم، چاپ سوم.
۱۹. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۹)، ولایت فقیه ولایت فقاها و عدالت، قم، انتشارات اسراء.
۲۰. حسینی مراغی، عبدالفتاح (بی تا)، عناوین الاصول، چاپ سنگی.
۲۱. حکیم، سید محسن (بی تا)، نهج الفقاها، انتشارات ۲۲ بهمن.
۲۲. خوانساری، سید احمد (۱۴۰۵ق)، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، قم، اسماعیلیان.
۲۳. خویی، سید ابوالقاسم (بی تا)، مصباح الفقاها، بی جا.
۲۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۷۶)، مفردات الفاظ القرآن، قم، سعیدین جبر.
۲۵. زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالفکر، ج ۱۰.
۲۶. _____ (بی تا)، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق: مجموعة من المحققین، دارالهدایة.
۲۷. سبحانی، جعفر (بی تا)، محاضرات فی اللهیات، تلخیص: علی ربانی گلپایگانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم.
۲۸. سعیدی مهر، محمد (۱۳۸۱)، آموزش کلام اسلامی، قم، انتشارات طه، چاپ اول.
۲۹. طاهری خرم آبادی، حسن (۱۳۷۳)، مسئله ولایه الفقیه فی کلام شیخ الانصاری، قم.
۳۰. طریحی، فخرالدین (بی تا)، مجمع البحرین.
۳۱. فاضل دربندی (بی تا)، خزائن الاحکام، بی جا، چاپ سنگی.

۳۲. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، مصباح المنیر، قم، مؤسسه درالهجره، چاپ اول.
۳۳. قرآن کریم.
۳۴. گلبایگانی، سید محمدرضا (بی تا)، الهدایه الی من له الولایه، بی جا.
۳۵. محقق کرکی، علی بن عبدالعالی (۱۴۰۹ق.الف)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، تحقیق: موسسه آل البيت (ع)، قم.
۳۶. _____ (۱۴۰۹ق.ب)، رسائل المحقق الکرکی، رساله صلوة الجمعة، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول.
۳۷. مصباح یزدی، محمد تقی (بی تا)، «حکومت و مشروعیت»، کتاب نقد، ش ۷.
۳۸. مطهری، مرتضی (۱۳۷۲)، امامت و رهبری، تهران، صدرا.
۳۹. _____ (۱۳۷۷)، ولاءها و ولایتها، تهران، انتشارات صدرا، چاپ دوازدهم.
۴۰. معرفت، محمد هادی (۱۳۷۷)، ولایت فقیه، قم، التمهید.
۴۱. نائینی، محمدحسین (۱۴۱۳)، مکاسب و البیع، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.
۴۲. _____ (بی تا)، منیه الطالب، بی جا.
۴۳. نجفی، محمد حسن (بی تا)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴۴. نراقی، احمد (۱۴۱۷ق)، عوائد الایام، تحقیق: مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیه، قم، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی.
۴۵. یزدی، محمد (۱۳۶۲)، درسهایی پیرامون ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت، تهران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی.
۴۶. جعفر پیشه، مصطفی (۱۳۷۷)، «مفهوم ولایت فقهی»، مجله حکومت اسلامی، ش ۹.